

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و هیجدهم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۹ گنج حضور، بخش سوم

یوسف حُسنیّ و، این عالم چو چاه
وین رَسَن صبر است بر امر اله
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۶

ای انسان، تو یوسف زیبایی هستی و این عالم که خودش را به صورت همانیدگی به تو نشان می دهد مانند چاه است و طنابی که تو را از این چاه می رهاند، صبر و فضاگشایی در برابر امر خداوند است. [چون زندگی نمی تواند با زبان خوش به ما پیغام بدهد، به صورت بی مرادی پیغام می دهد].

نکته ۱: متأسفانه من ذهنی نه وضع خوب را می‌تواند قبول کند، شکر آن را به‌جا بیاورد و از آن لذت ببرد و برخوردار شود و نه وضع بد را. اگر وضعش بد شود ناله و زاری می‌کند و اگر وضعش خوب شود سرکش می‌شود.

نکته ۲: این ابیات راه را به ما نشان می‌دهند که شما فضا را باز می‌کنید یا به عبارتی دیگر اتفاق این لحظه را می‌پذیرید و اگر می‌خواهید استدلال کنید باید بگویید که اتفاق این لحظه مهم‌تر از خداوند نیست.

نکته ۳: پذیرش اتفاق این لحظه که اسمش «تسلیم» است معنی اش این نیست که شما می خواهید این وضعیت را نگه دارید. در واقع وضعیت را می خواهید عوض کنید، ولی وقتی آن را می پذیرید، به خرد زندگی دسترسی پیدا می کنید. می بینید که خلاق می شوید، راه حل از طرف زندگی می آید. پس شما فضا را باز می کنید تا بینید چه پیغامی می آید.

نکته ۴: این لحظه آن چیزی که خداوند می گوید حتماً مهم تر از آن چیزی است که من ذهنی با سبب سازی می گوید.

یوسف، آمد رَسَن، درزَن دو دست
از رَسَن غافل مشو، بیگه شده‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۷

ای یوسف فضا را باز کن، رَسَن آمده، محکم آن را بگیر و از این رسن که در این لحظه از فضای
گشوده‌شده آویزان شده غافل مشو که دیر شده‌است.

حَمْدُ لِلَّهِ، كَايِن رَسَن اَوِيخْتَنَد
فَضْل وَ رَحْمَت رَا بَه هَم اَمِيخْتَنَد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۸

خدا را شکر که این طناب را اویختند. انسان من ذهنی درست کرده و در چاه همانیدگی افتاده است، اگر این ریسمان صبر و فضاگشایی نبود، او چاره دیگری نداشت. بنابراین دانش و لطف و بخشش ایزدی را به هم آمیخته اند.

تا بینی عالم جان جدید
عالم بس آشکارا ناپدید
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۹

اگر فضا را باز کنی، دانش و بخشش ایزدی به تو کمک می کند تا این «عالم جان جدید» را که با فضای گشوده شده بر تو نمایان می شود، بینی. همان عالمی که با دید عدم بسیار آشکار است، اما از طریق دید سبب سازی ناپدید است.

نکته: دوجور دید وجود دارد، یکی دید من ذهنی با سبب سازی و دیگری دیدی که از فضاگشایی حاصل می شود.

چون شکم پُر گشت و بر نعمت زدند
و آن ضرورت رفت پس طاغی شدند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲۰

-طاغی: طغیان گر، سرکش
وقتی حال اهل سبا بد بود، نعمت آمد، شکمشان پُر شد و آن بیچارگی و حال خراب رفت، سپس طغیان کردند. [ما نیز همین طور عمل می کنیم.]

نکته ۱: شما من ذهنی را نگه ندارید تا با من ذهنی وضعتان را درست کنید. خیلی ها می گویند ما حالا بیست و پنج سالمان است، اجازه بدهید با من ذهنی کار کنیم، وقتی چهل سالمان شد و زندگی مان را درست کردیم، آن موقع معنوی می شویم. این درست نیست، برای این که شما با من ذهنی تا چهل سالگی، آنقدر به خودتان آسیب می زنید که دیگر نمی توانید زندگی تان را درست کنید.

نکته ۲: اگر من ذهنی و دیدش را به کار ببریم، حرون یا سرکش می شویم. دید من ذهنی ما را هم به صورت فردی و هم به صورت جمعی سرکش می کند. به صورت جمعی به عنوان مثال وضع یک ملتی خیلی خوب است و در رفاه به سر می برد، ناگهان جنگی را شروع می کنند. وقتی وضع من ذهنی پایین می آید، گریه و زاری راه می اندازد که خدایا چرا این گونه شد.

نکته ۳: چرا باید از شر این من ذهنی خلاص شویم؟ برای این که اگر با من ذهنی زندگی کنیم زندگی ما درست نخواهد شد. مثلاً اگر رابطه تان با بچه و همسر و بدنتان خراب شود، دیگر نمی توانید آن را درست کنید. دچار استرس، خشم، حرص و شهوت چیزها می شوید، دیدتان اجازه نمی دهد از پند بزرگان استفاده کنید و هزاران مشکل دیگر پیش می آید. درواقع من ذهنی زندگی را تبدیل به مسئله می کند.

نَفْسِ فرعونِ ست، هانِ سیرش مَکُن
تا نیارد یاد از آن کفرِ کهن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲۱

نفس یا من ذهنی، فرعون است، پس آن را سیر نکن و هرچه می خواهد به آن نده. تا از آن کفر و ناسپاسی چندین هزار ساله یاد نکند. [ما کفر، ناسپاسی و پوشاندن خدا را از گذشتگان به ارث برده ایم. این کفر کهنه است و بسیار قدمت دارد.]

بی تف آتش نگرده نفس، خوب
تا نشد آهن چو اخگر، هین مکوب
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲۲

-اخگر: آتش

بدون درد هشیارانه و بدون «اجتهاد گرم» یعنی این که لحظه به لحظه ناظر ذهنت شوی و با آن کشتی بگیری، من ذهنی تبدیل نمی شود. همان طور که وقتی آهن سرخ نشده و با چکش آن را نکوبیده اند، خم نمی شود و شکل نمی گیرد. [بنابراین وقتی من ذهنی می خواهد خشمگین شود، بلند شود، خودش را نشان بدهد، شما می نشینید صبر می کنید، درد می کشید، چیزی نمی گوئید، سکوت می کنید، جلوی شهوت معلمی اش را می گیرید و مقام استادی را نمی پذیرید. «می دانم» را نمی کنید، این ها همه کارها و پرهیزهایی هستند که من ذهنی از آن ها بدش می آید و شما به خواسته هایش عمل نمی کنید.]

بی مَجَاعَت نیست تن جُنُبش کُنَان
آهن سَرْدی ست می کوبی بدان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲۳

مَجَاعَت: گرسنگی
بدون گرسنگی، تن جنبش نمی کند. یعنی اگر من ذهنی را گرسنه نگه نداری، جان و روح از آن جا تکان نمی خورد تا به سوی خداوند حرکت کند و اگر ذهنت هرچه خواست به او بدهی، در این صورت مانند آهن سردی است که بر آن می کوبی و کوبیدنت اثری ندارد.

گر بگرید، ور بنالد زار زار
او نخواهد شد مسلمان، هوش دار
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲۴

و اگر من ذهنی گریه کند و زارزار ناله کند که این چیزی را که می‌خواهم به من بده، به حرفش گوش نده؛
این را خوب بفهم که من ذهنی مسلمان نخواهد شد، سبب‌سازی را ادامه می‌دهد و بدین ترتیب خودش را
نگه می‌دارد. [«مسلمان» یعنی انسان تسلیم‌شده].

نکته ۱: پذیرش اتفاق این لحظه بدون قید و شرط، قبل از قضاوت، تسلیم است. تسلیم مرکز را مجدداً
عدم می‌کند و خداوند یا زندگی را به مرکز شما می‌آورد، ولی من ذهنی این کار را نخواهد کرد.

شهوت ناری به راندن کم نشد
او به ماندن کم شود، بی هیچ بد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۳

-بد: گزیر

شهوت و آمدن یک چیز مادی به مرکز و دیدن برحسب آن، حتماً درد ایجاد می کند. درد آن با زیاد کردنش کم نمی شود، بلکه نباید به آن چیزی بدهی و جز این هیچ چاره دیگری ندارد. [شما نباید فکر کنید که اگر چیزی در مرکز شماست و در حال حاضر شهوت و حرص آن را دارید، اگر زیادش کنید سیر می شوید و تمام می شود و می رود. نه، تمام نمی شود.]

نکته ۱: شما فکر می کنید هم هویت شدگی هایتان زیادتر شود، حالتان خوب می شود. مثلاً می گوئید شرکتم خوب کار می کند، پولم زیاد می شود، همسر خوبی دارم، دو بچه دارم، خانه و مقام دارم و در حال پیشرفت هستم. نه این طور نیست، مواظب باشید چون به زودی سرکش می شوید و مسئله ایجاد می کنید. در واقع من ذهنی هیچ گاه تسلیم نمی شود و نمی گذارد ما زیر نفوذ خرد کل دربیاییم.

نکته ۲: دید من ذهنی هزاران دید غلط دارد که نمی توان آن را در مدرسه یاد گرفت و اصلاح کرد. جان ما فقط از عشق هزاران نکته و ادب یاد می گیرد.

تا که هیزم می نهی بر آتشی
گی بمیرد آتش از هیزم گشی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۴

تا زمانی که روی آتش هیزم می گذاری، آن آتش با هیزم گشی تو خاموش نمی شود، بلکه بدتر می شود.
عین اعتیاد می ماند، روز به روز مواد بیشتری می خواهی و آخر سر می میری. این هم اعتیاد به اجسام است.

چون که هیزم بازگیری، نار مُرد
ز آن که تقوی آب، سوی نار برد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۵

وقتی هیزم را روی آتش نگذاری، آتش خودبه خود خاموش می شود. برای این که پرهیز و تقوا آب را سوی آتش می برد.

گی سیّہ گردد به آتش روی خوب؟
کاو نهد گل گونه از تقوی القلوب؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۶

روی زیبا سیاه نمی شود وقتی که زیبایی اش را از تقوای قلب که همان فضاگشایی و نیامدن چیزها به مرکز است، گرفته باشد. [به عبارتی اگر روی حضور شما از مرکز عدم زیبا شده باشد، دیگر زشت نمی شود.

(قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۳۲)
- «ذَلِكَ وَ مِنْ يُعِظُمُ شَعَائِرَ اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوٰى الْقُلُوْبِ.»
«آری، و هر که محترم داند شعائر خدا را، بدان که این کار از تقوای دل سرچشمه می گیرد.»

با تشکر:
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: حسام



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۹ گنج حضور، بخش چهارم

آنچه گوید نَفْس تو کاین جا بد است
مَشْنَوَش چون کار او ضد آمده است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۶

اگر من ذهنی تو بگوید که این چیز بد است، تو آن را گوش نکن، زیرا کار من ذهنی تو ضد کار زندگی است.

تو خلافتش کن که از پیغمبران
این چنین آمد وصیت در جهان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۷

تو عکسش را انجام بده، برای این که وصیت و توصیه پیغمبران این بوده که هرچه من ذهنی شما می گوید
عکسش را بکنید. [هرچه من ذهنی با سبب سازی انجام می دهد بی ادبی است، برای این که «قضا و
کُن فکان» در آن نیست و خرد زندگی در فکر و عمل ما نمی ریزد.]

او چو فرعون است در قحط آن چنان
پیش موسی سر نهد لابه کنان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲۵

من ذهنی مانند فرعون است که اگر قحطی آید و وضعش خراب شود، پیش موسی سر می نهد و از او کمک می خواهد و زاری می کند. [من ذهنی چه وضعش خوب شود و چه بد، فرقی نمی کند. در هر دو حالت بدبخت است و ما را بدبخت می کند.]

چونکه مُستغنی شد او، طاغی شود
خر چو بار انداخت اسکیزه زند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲۶

-مُستغنی: ثروتمند، توانگر
-اسکیزه زدن: جفتک انداختن، لگد پراندن چهارپایان
ولی وقتی من ذهنی به «استغنا» می‌رسد، حالش خوب می‌شود و آن چیزی را که می‌خواهد به دست
می‌آورد، ناگهان طغیان می‌کند. مانند خر که وقتی بار را زمین می‌گذارد، جفتک می‌اندازد.

نکته: ما در من ذهنی جمعی نیز وقتی همه چیز خوب است یک‌دفعه جنگی را شروع می‌کنیم، همه جا خراب
شده و قحطی می‌شود و مردم آواره می‌شوند چون با من ذهنی نتوانسته‌ایم وضع خوب را تحمل کنیم.

پس فراموشش شود چون رفت پیش
کار او ز آن آه و زاری های خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲۷

وقتی کار من ذهنی پیش رفت و به چیزهایی که می خواست رسید، آن آه و زاری های قبلی را فراموش می کند.

نکته: زمانی که بیماری «کووید» آمد، گفته شد هیچ کس از خانه بیرون نیاید. ما با کسی نمی توانستیم معاشرت کنیم. پول هم به درد ما نخورد. دست به دعا برداشتند، دست به کار شدند، واکسن ساختند، کوشش کردند تا کمی اوضاع بهتر شد. اما ما دوباره شروع به ایجاد جنگ و خونریزی کردیم.

سال‌ها مردی که در شهری بود
یک زمان که چشم در خوابی رود
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲۸

شخصی که سال‌ها در شهری بود، زمانی خوابش برد. [ما سال‌ها در شهری پیش خداوند و با او یکی بودیم، اما در شهر جدید به ذهن افتادیم و چنان به خواب همانیدگی‌ها رفتیم، که یادمان رفت مال شهر دیگری هستیم. باید دوباره برگردیم و با او یکی شویم.]

شهر دیگر بیند او پُر نیک و بد
هیچ در یادش نیاید شهر خود
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲۹

آن شخص در خواب، شهر دیگری را می بیند. شهری که دید ذهن نشان می دهد و مرتب بر حسب همانیدگی های ذهنی قضاوت و نیک و بد می کند. در دویی و جدایی به سر می برد. بنابراین شهر خودش را که فضای یکتایی و پیش خداوند است یادش نمی آید.

که من آن جا بوده‌ام، این شهرِ نو
نیست آن من، درینجا ام گرو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳۰

من در شهر فضای یکتایی بوده‌ام. این شهری که من ذهنی در حال حاضر نشان می‌دهد، مال من نیست. در این جا گرو هستم و این جا موقتی بوده‌است. به این علت در این شهر هستم که به یک‌سری چیزها چسبیده‌ام و زیر شهوت آن‌ها هستم.

نکته: برای من ذهنی فرقی نمی‌کند حالش خوب یا بد شود. کسی که با من ذهنی حالش خوب شده، زن و شوهری که وضعشان خوب شده، آیا خوشبخت هستند؟ نه، دعوایشان زیادتر شده، گرفتاری‌هایشان بیشتر شده، روابطشان بدتر شده و فکر می‌کنند که این وضعیت به‌خاطر ثروت است و می‌گویند ای کاش هیچ چیز نداشتیم.

بل چنان داند که خود پیوسته او
هم در این شهرش بدهست ابداع و خو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳۱

بلکه او که به خواب ذهن رفته پیوسته فکر می کند که در این شهر درست شده است و خوی او باید در این شهر باشد. [ما عینکی به چشمان زده ایم که دید آن مخرب است. شهری را به ما نشان می دهد که شهر همانیدگی است و تمام دیدهای آن از نظر خداوند بی ادبی است.]

چه عجب گر روح، موطن‌های خویش
که بدهستش مسکن و میلاد، پیش
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳۲

-میلاد: زمان تولد، روز تولد

عجب نیست که روح یا همان هشیاری، وطن‌های قبلی و اولیه خود را که پیش‌تر در آن‌جا متولد شده و
مسکن داشته‌است... [ادامه در بیت بعد]

می نیارد یاد، کاین دنیا چو خواب
می فروپوشد، چو اختر را سحاب
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳۳

یادش رفته است. سپس در قالب جماد، نبات و حیوان افتاده و حال که به انسان رسیده، در ذهن به خواب همانیدگی‌ها فرورفته است، بنابراین همان طور که ابر ماه و ستاره را می پوشاند و جلوی آن‌ها را می گیرد، این خواب همانیدگی نیز اصل انسان را پوشانده است. [اما وقتی فضا را باز و مرکزش را عدم کند، فوراً یادش می آید که این خواب همانیدگی‌ها و خواب این جهان است.]

خاصه چندین شهرها را کوفته
گردها از درک او ناروفته
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳۴

مخصوصاً انسان که شهرهای مختلف را کوفته و آمده، یعنی از هشیاری جماد به نبات، حیوان و بعد به ذهن انسان افتاده است. اما گرد درک را نروفته است یعنی هنوز خاصیت حیوانی دارد، یک دفعه وحشی می شود و هم نوعش را می کشد.

نکته: ذهن انسان قرار بود موقتی باشد و نهایتاً ده‌ساله شود. ما جمعاً و فرداً فکر کرده‌ایم که در این جهان و در ذهن متولد شده‌ایم و باید من‌ذهنی داشته باشیم، باید همانیدگی‌ها را زیاد کنیم، از آن‌ها زندگی بخواهیم، شهوت آن‌ها را داشته باشیم، از دست همدیگر بقاپیم، مال هر کسی بیشتر باشد بهتر است و او زندگی بیشتری دارد. این‌ها همه دید من‌ذهنی است. در عین حال دائماً زندگی را به مانع، مسئله، دشمن و کارافزایی تبدیل کنیم، درد پخش کنیم، فضاگشایی نکنیم، به حرف بزرگان گوش ندهیم و بگوییم چون من این‌جا متولد شده‌ام این‌طوری می‌بینم. این «می‌بینم» دید من‌ذهنی‌ست و همه این‌ها غلط است.

اجتهاد گرم ناکرده، که تا
دل شود صاف و، ببیند ماجرا
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳۵

انسان «اجتهاد گرم» نکرده است تا دلش صاف شود و نگذارد چیزهای ذهنی به مرکزش بیاید. [«اجتهاد گرم» یک چالش پویاست یعنی شما به عنوان ناظر در این لحظه با من ذهنی تان گشتی می گیرید و می گوئید این همانیدگی نمی تواند توجهم را جذب کند. من واکنش نشان نمی دهم، خشمگین نمی شوم، نمی رنجم و چیزی از کسی نمی خواهم. به محض این که دیدید چیزی می خواهید، آن را به عقب هل می دهید و می گوئید «نمی خواهم.» قدرت شما به عنوان نیروی زندگی خیلی زیادتر است. قدرت این لحظه، قدرت زندگی ست که بی نهایت است.]

نکته: شما از خودتان پرسید، آیا اجتهاد گرم کرده‌اید؟ آیا ماجرا را دیده‌اید که اول هشیاری بوده‌اید، آمدید و در همانیدگی‌ها افتادید؟ حالا فکر می‌کنید این دید همانیدگی‌ها دید شماست و در همین ذهن متولد شده‌اید. چنین چیزی نیست. شما از جای دیگری آمده‌اید، این جا موقت بوده، باید ده دوازده سالگی از ذهن بیرون می‌پریدید، ولی اجتهاد گرم نکردید.

سَرُ بَرُونِ آرَد دَلشِ از بُخْشِ رازِ
اول و آخر ببیند چشمِ بازِ
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳۶

-بُخْشِ: سوراخ، منفذ

انسان باید از این منفذ یعنی از فاصله بین دو فکر که با فضاگشایی پاره می‌شود، سرش را بیرون بیاورد و با چشم باز ببیند که اول خداوند بوده و آخر هم اوست. این وسط من ذهنی یک چیز محدود است که عقلش را به انسان چیره کرده‌است.

نکته: ما فکر می‌کنیم اگر من ذهنی‌مان را کمی درست کنیم تا خودمان و دیگران را اذیت نکند، همین کافی‌ست. درحالی‌که باید بگوییم من نمی‌خواهم با عقل و دردهای این من‌ذهنی زندگی کنم.
با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: حسام



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۹ گنج حضور، بخش پنجم

اول و آخر تویی ما در میان
هیچ هیچی که نیاید در بیان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱

اول از جنس آلت بودیم و از پیش تو آمدیم، آخر هم در ده یا دوازده سالگی و یا هر موقع دیگر باید از ذهن بیرون می آمدیم و به بی نهایت و ابدیت تو زنده می شدیم. در این وسط من ذهنی ما هیچ هیچی است که ارزش گفت و گو ندارد. [یعنی اصلاً نباید توضیح دهی و استدلال کنی که من ذهنی من این طور است، من از تو برترم، تو باید به من گوش بدهی و من عقلم بیشتر است. این حرفها را نزن، زیرا دید من ذهنی غلط و مخرب است.]

نکته: با توجه به این ابیات درمی یابیم که ما این من ذهنی که دائماً تخریب می کند، نیستیم و با این من ذهنی فرداً و جمعاً نمی توانیم مسائلمان را حل کنیم، بلکه باید به یکدیگر کمک کنیم. من ذهنی وقتی وضعش خراب می شود التماس و زاری می کند و کمک می خواهد، اما همین که وضعش درست شد طغیان می کند. نه وضع خوب را می پسندد و نه وضع بد را، پس به چه دردی می خورد؟

(قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۳)
- «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.»
«اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست.»

کآن کسا از نور، صبری یافته‌ست
نورِ جان در تار و پودش تافته‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۶۳

-کسا: لباس

وقتی فضا باز شود و لباسی که از جنس نور است به جای خرقة همانیدگی پوشیده شود، آن لباس صبری پیدا می‌کند و «نور جان» در تار و پودش می‌تابد.

جز چنین خرقة نخواهد شد صوان
نور ما را برنتابد غیر آن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۶۴

-صوان: حفاظ، جامه‌دان
[مولانا از زبان خداوند می‌گوید:] غیر از این خرقة نور که با فضاگشایی و مرکز عدم پوشیده می‌شود،
چیزی نمی‌تواند محافظ باشد و نور ما را تحمل کند.

نکته: تنها لباس حضور تاب مقاومت در مقابل خداوند را دارد و هر چیز دیگری از جمله لباس من‌ذهنی باید
خراب شود، وگرنه خود زندگی آن را از بین خواهد برد.

کوه قاف ار پیش آید، بهرَسد
همچو کوه طور نورش برِدرَد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۶۵

-بهرَسد: بهراسد، بترسد
اگر من ذهنی کوه قاف هم باشد می هراسد، می ترسد و شکافته می شود، مثل کوه طور که نور زندگی او را
درید و از بین برد.

نکته: از این ابیات نتیجه می گیریم که شما باید هرچه زودتر از من ذهنی خارج شوید، نگوید که من آن را
نگه می دارم و حفظ می کنم. زندگی دنبال این است که این کوه را خراب کند و به منظورش برسد.
منظورش از آفریدن ما این بوده که در ما به بی نهایت و ابدیت خودش زنده شود.

در دلت خوف افکند از موضعی
تا نباشد غیرِ اَنْتِ مَطْمَعِی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۸۸

-مَطْمَع: مورد طمع، آنچه بدان طمع ورزند.
خداوند از یک جایی در دلت ترس ایجاد می کند و تو در چیزی طمع می کنی که به آن وسیله آن ترس را
بخوابانی. [بنابراین درحالی که هنوز در ذهن هستی و با سبب سازی عمل می کنی به آن چیز می رسی.]

در طَمَعِ فایده‌هٔ دیگر نهد
وَأَنْ مَرَادَاتٍ از کسی دیگر دهد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۸۹

خداوند دوباره طمع دیگری به تو می‌دهد که در آن فایده‌های نهاده‌است. این بار تو به دنبال این مرادت می‌روی. مثلاً می‌گویی حتماً این شخص مرادم را به من خواهد داد، اما یک‌دفعه می‌بینی مرادت از جایی دیگر یا شغلی دیگر آمد.

ای طمع در بسته در یک جای، سخت
کآیدم میوه از آن عالی درخت
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹۰

ای کسی که در یک جایی، به یک آدم امیدوار هستی تا آن چیزی را که می خواهی و در آن طمع داری، به تو بدهد و با خود می گویی این شخص به صورت یک درخت عالی ست و حتماً این را به من خواهد داد.

آن طَمَع زان جا نخواهد شد وفا
بل ز جای دیگر آید آن عطا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹۱

آن طمع تو از این جا نمی آید، از یک جای دیگر می آید.

آن طَمَع را پس چرا در تو نهاد؟
چون نخواستت زان طرف آن چیز داد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹۲

اگر خداوند نمی خواست از آن شخصی که به آن امیدوار بودی چیزی به تو بدهد، پس برای چه این طمع را در تو نهاد؟

از برای حکمتی و صنعتی
نیز تا باشد دلت در حیرتی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹۳

همه این‌ها برای حکمت و صنعت است. برای این که تو چیزی یاد بگیری و خداوند می‌خواهد فنی به کار ببرد. در واقع به خاطر فن‌ها و حکمت‌های «قضا و کن‌فکان» است که نشان دهد تو عاجز هستی و تو را به حیرت بیاورد.

نکته ۱: حیرت عبارت از این است که اگر ما روزی به این نتیجه برسیم که پشت همه کارها خداوند است و این من‌ذهنی ما با سبب‌سازی واقعاً آن‌طور که می‌خواهیم نمی‌تواند ما را پیش‌ببرد و به درد نمی‌خورد، ما حیران بشویم و بگوییم «نمی‌دانم». حیران می‌شویم برای این که کوشش کردیم این کار ما از این‌جا درست بشود ولی یک‌دفعه از یک جای دیگر درست شد.

نکته ۲: وقتی ما حیرت می‌کنیم در واقع قبول داریم که سبب‌سازی ما کار نمی‌کند بلکه سبب‌سازی خداوند کار می‌کند. درست است که ما کار خود را انجام می‌دهیم ولی از هیچ بی‌مرادی خشمگین نمی‌شویم، برای این که پی می‌بریم ما چیزی بلد نیستیم.

نکته ۳: کسانی که واقعاً قبول می‌کنند یک خردی ما را اداره می‌کند، می‌دانند که سبب‌سازی محدود است و نمی‌تواند معادل «قضا و کن‌فکان» و یا قضاوت و خرد خداوند باشد. اما آن‌هایی که درست در اختیار همانیدگی و سبب‌سازی ذهن هستند، واقعاً به درد می‌افتند.

تا دلت حیران بود، ای مُستفید
که مرادم از کجا خواهد رسید؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹۴

-مُستفید: فایده‌طلب، خواهان منفعت
[زندگی طمع چیزی را در دلت می‌گذارد و تو امیدوار می‌شوی که آن را از یک ناحیه و منبع مشخص
به دست بیاوری. اما از آن جا درست نمی‌شود و زندگی آن را از جای دیگر میسر می‌کند.] ای فایده‌طلب،
خداوند بدین دلیل این کار را می‌کند تا دلت به حیرت بیفتد یعنی بدانی که نیروی دیگری در کار است و تو
نمی‌توانی به درستی فکر کنی پس با خود می‌گویی فایده‌ای که در آن طمع دارم از کدام منبع خواهد آمد؟

نکته: اشکال ما این است که دلمان حیران نمی‌شود. دائم انتظار داریم از طریق پدر، مادر، دوست و رئیس
فایده‌ای به ما برسد، به این ترتیب در «می‌دانم» هستیم و دردش را هم می‌کشیم.

تا بدانی عجز خویش و جهل خویش
تا شود ایقان تو در غیب، بیش
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹۵

تا به عاجز بودن و جاهل بودن من ذهنی خودت پی ببری و یقین تو به غیب و این که خداوند در هر لحظه در کار است، بیشتر شود.

نکته: وقتی شما فضاگشایی می کنید کارها درست می شود و این با سبب سازی قابل فهم نیست. همچنین وقتی شما به عاجز بودن و جاهل بودن سبب سازی خودتان پی می برید، از این که کارتتان چگونه درست شده است به حیرت می افتید. این ها نشانه و پیغام زندگی ست تا یقین شما به غیب و «قضا و کن فکان» بیشتر شود.

هم دلت حیران بود در منتجع
که چه رویاند مصرف زین طمع؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹۶

-منتجع: جایی پر آب و علف، جایی که نیکی از آن انتظار رود، مرتع
-مصرف: دگرگون کننده، گرداننده، در این جا منظور خداوند است

همین طور دلت در جایی که امید دارد از آن جا هدف و خواستهات بیرون بیاید، حیران شود که گرداننده یا همان خداوند، از این طمع چه خواهد رویاند؟

نکته ۱: درست است که شما هر کاری می‌کنید با سبب‌سازی است ولی باید یک حیرانی ایجاد شود، باید دست مسبب را که خداوند است در آن جا ببینید. شما ممکن است لحظه به لحظه بی‌مراد شوید، باید فضا را باز کنید تا یقین شما به خداوند بیشتر شود.

نکته ۲: هر بی‌مرادی یک توقفگاهی برای فضاگشایی و یادگیری است، نه خشم و ترس و ناامیدی. نه این که شما بلد نیستید، دیگران بلد هستند، بلکه دوباره شما را به فضاگشایی تشویق می‌کند.

با تشکر:


کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com